



تحلیل و بررسی دیدگاه ریچارد سوئینبرن در باب 'وحی گزاره‌ای'

رضا نقوی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۱۶

چکیده

ریچارد سوئینبرن در کتاب وحی: از استعاره تا تمثیل به بحث از «وحی گزاره‌ای» می‌پردازد. از نظر وی وحی گزاره‌ای در صورتی قابل تصدیق است که (۱) مشتمل بر گزاره‌های صادقی در خصوص حقایق مهم دینی باشد، (۲) همراه با ارائه معجزه باشد، (۳) نهادی مانند کلیسا را به مثابه متولی تفسیر وحی بنا نهاده باشد، و (۴) تفاسیر این نهاد از مفاد وحی کاذب یا نامحتمل نباشد. سوئینبرن معتقد است که وحی مسیحی به بهترین نحو هر چهار معیار را تأمین می‌کند و لذا تنها وحی اصیل در میان ادیان است. زیرا اولاً، رستاخیز معجزه عظیم عیسی است؛ ثانیاً عیسی با تعیین ۱۲ رسول برای بسط تعالیم خویش، کلیسا را بنا نهاده است؛ ثالثاً اگر ما تمایز میان محتوای فراتاریخی و صورت تاریخی وحی و ژانرهای مختلف کتاب مقدس را در نظر داشته باشیم، محتوای وحی مسیحی و تفاسیر کلیسا از این وحی مشتمل بر هیچ مدعای کاذبی نیستند. در نقد دیدگاه سوئینبرن بیان می‌کنیم که اولاً، به گفته مک‌لین، سوئینبرن فاقد نگرش تاریخی-هرمنوتیکی است. او علی‌رغم ادعای موضع فراتاریخی، از موضع مسیحیت به تعیین معیارهای وحی اصیل می‌پردازد و با دلایل دوری به اثبات حقانیت وحی مسیحی دست می‌یازد و در نهایت تلاش می‌کند گفتمان هرمنوتیک مسیحیت را بر تمام ادیان دیگر تحمیل نماید. ثانیاً تمسک به تمایز گزاره و مدعا، یا صورت و محتوا، یک روش محافظه‌کارانه برای ابطال ناپذیر کردن کتاب مقدس است که در خصوص سایر متون اساطیری نیز مورد تمسک واقع شده است. ثالثاً تصدیق گواهی ناقلان معجزات عیسی معقول نیست و سوئینبرن پاسخ مقننی به انتقادات هیوم بر نقل معجزات ارائه نمی‌کند.

کلیدواژه‌ها

وحی گزاره‌ای، سوئینبرن، معجزه، کلیسا، ژانر

۱. دانش‌آموخته دکتری فلسفه دین، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.
(rezanaghavi1397@gmail.com)



Analysis and Investigation of Richard Swinburne's Perspective on ‘Propositional Revelation’

Reza Naghavi¹

Reception Date: 2023.01.31

Acceptance Date: 2023.05.06

Abstract

Richard Swinburne discusses ‘Propositional Revelation’ in his book *Revelation: From Metaphor to Analogy*. In his view, propositional revelation is genuine and true only if (1) it consists of truthful propositions about important religious facts, (2) it is accompanied by a miracle, (3) it constitutes an institution such as the Church as the authoritative interpreter of the revelation, and (4) the interpretations of this institution regarding the contents of the revelation are not false or implausible. Swinburne believes that Christian revelation meets all four criteria in the best way and therefore is the only authentic religious revelation. Firstly, the resurrection is the great miracle of Jesus; Secondly, Jesus established the church by appointing 12 apostles to spread his teachings; Thirdly, if we distinguish between non-historical content and historical form of revelation and different genres of the Bible, the content of Christian revelation and the interpretations of the church from this revelation contain no false claims. In criticizing Swinburne's perspective, we have argued that firstly, according to McLean, Swinburne lacks a historical-hermeneutical approach. Despite claiming a supra-historical position, he focuses on the Christian perspective to define the standards of authentic revelation and tries to prove the truth of Christian revelation with circular reasons, and ultimately attempts to impose the hegemonic discourse of Christianity on all other religions. Secondly, adhering to the distinction between proposition and statement, or form and content, is a conservative method to make the Bible unfalsifiable, which has also been applied to other mythical texts. Thirdly, the confirmation of the testimony of the narrators of Jesus' miracles is not reasonable, and Swinburne does not provide a convincing answer to Hume's criticism of the narration of miracles.

Keywords

propositional revelation, Swinburne, miracle, church, genre

1. Ph.D. Graduate in Philosophy of Religion, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. (rezanaghavi1397@gmail.com)

مقدمه

وحی از مقولات بنیادین در ادیان ابراهیمی است که علی‌رغم تلقی‌های مختلف از آن، نقش قوام‌بخشی در ایمان مؤمنان ایفا می‌کند، تا جایی که برخی محققان ادعا کرده‌اند که تمایز دین از ایدئولوژی در همین وحی است و دین در سایر جنبه‌ها، مانند داشتن جهان‌بینی، توصیف نوعی سبک زندگی و...، با سایر مکاتب بشری مشترک است (Moon 2010, 9).

بنا بر برخی از تلقی‌ها در خصوص ماهیت وحی، وحی ماهیتی عام دارد و منحصر در گزاره‌های کتاب مقدس نیست. برای مثال، گالیه «انکشاف خداوند در طبیعت» را نیز قسمی از وحی تلقی می‌کند و مدعی است که «هم آیات کتاب مقدس، و هم آیات طبیعت، هر دو کلمه‌الله^۱ اند» (به نقل از، باربور ۱۳۷۹، ۳۶). همچنان که لاک «انکشاف خداوند در عقل بشری» را نیز قسمی از وحی می‌داند و معتقد است عقل وحی طبیعی خداوند است که از طریق آن حقایقی را که توسط قوای طبیعی انسان قابل فهم هستند به بشر تعلیم می‌دهد (Locke 1999, 695). علاوه بر این، می‌دانیم که بنا بر تلقی رایج از وحی در الهیات مسیحی، نفس تجسد خداوند در قالب عیسی مسیح، وحی یا انکشاف الهی نامیده می‌شود.

با این حال، سوئینبرن در مباحث وحی‌شناختی خود بر روی معنای خاصی از وحی، وحی گزاره‌ای^۲، تمرکز دارد. او وحی الهی را نه به معنای انکشاف الهی در طبیعت یا عقل بشری می‌گیرد و نه آن را منحصر در تجسد خداوند در قالب عیسی (ع) می‌داند. وی در کتاب وحی از استعاره تا تمثیل می‌گوید، بنا بر رأی شورای واتیکان اول (۱۸۷۰) و شورای واتیکان دوم (۱۹۶۲-۱۹۶۵)، مسیحیت مبتنی بر اعتقاد به دو سنخ وحی و انکشاف الهی است. انکشاف الهی از طریق تجسد خداوند در عیسی مسیح و وحی الهی در قالب آموزه‌های عیسی مسیح و کلیسایی که او بنا کرده است. تمرکز سوئینبرن در این کتاب بر سنخ دوم وحی است. معرفتی که خداوند در یک مخاطب^۳ مستقیم و خارق‌العاده به افراد خاصی عطاء کرده است (Swinburne 2007, 1).

بر همین اساس، پرسش اساسی سوئینبرن در مسئله وحی این است که «آیا وحی گزاره‌ای اعتبار معرفتی دارد؟». از نظر وی، ارزیابی اعتبار معرفتی وحی گزاره‌ای متوقف بر این است که ما ابتدا مبانی خویش در فلسفه زبان را، به منظور فهم مفاد وحی، منقح کنیم؛ سپس وجه حاجت بشر به وحی و راه‌های تشخیص وحی صادق از وحی کاذب را معین کنیم؛ و در گام آخر، با تطبیق مبانی خویش در حوزه‌های مذکور بر کتاب مقدس،

اعتبار یا عدم اعتبار وحی مسیحی را مشخص نماییم. اگرچه سوئینبرن از منظر الهیات مسیحی به مقوله وحی می‌پردازد، از آنجا که نگاه او معطوف به «وحی گزاره‌ای» و شروط اعتبار آن است، پرداختن به موضع وی و تعیین صحت و سقم دیدگاه او، از منظر اسلامی ضرورت دارد، خصوصاً که سوئینبرن یک انحصارگرا است و مدعی است بنا بر استدلال‌های او، تنها وحی صادق و حقیقی وحی مسیحی است.

تاکنون در زبان فارسی مقاله‌ای که مشخصاً دیدگاه سوئینبرن در باب «وحی گزاره‌ای» را بررسی کرده باشد منتشر نشده، اما برخی مقالات منتشر شده اشتراکاتی با مقاله حاضر دارند. برای مثال، اصغری و موسوی (۱۳۹۲) از حیث اشاره به دیدگاه سوئینبرن در باب «اصل آسان‌باوری» و «اصل گواهی» با مقاله حاضر اشتراک حداقلی دارد، اما موضوع دو مقاله اساساً متفاوت است. زیرا سوئینبرن «وحی گزاره‌ای» را، به خلاف تجربه دینی، مقوله‌ای منحصر به فرد می‌داند که خداوند با قرائن خاصی از قبیل معجزه در اختیار برگزیدگان خاص خود قرار می‌دهد. جعفری و فتحعلی‌خانی (۱۳۹۷) نیز اختصاصاً به اختلافات هیوم و سوئینبرن در بحث معجزه می‌پردازند، ولی موضوع مقاله حاضر وحی گزاره‌ای نزد سوئینبرن است و دلیل معجزه صرفاً به عنوان یکی از چهار معیار سوئینبرن برای تعیین اصالت وحی طرح و نقد می‌شود. در خصوص معجزه نیز رویکرد دو مقاله متفاوت است. برای مثال، در مقاله حاضر، به خلاف مقاله فوق، اشکال «تعارض معجزات» مورد تقویت و دفاع واقع شده است.

۱. مبانی سوئینبرن در فلسفه زبان

۱-۱. تفکیک میان گزاره و مدعا

به لحاظ تحلیلی، میان «گزاره»^۴ و «مدعا»^۵ تفاوت وجود دارد و این دو اینهمان نیستند. این تمایز را با ذکر مثالی تبیین می‌کنیم. فرض کنید مورخان گزاره‌هایی را در خصوص تولد، حیات، تعالیم و مرگ «بودا» - مرد روشن گشته» بیان کرده‌اند. برای نمونه، مورخان این گزاره را نقل کرده‌اند که (الف) «بودا در ۴۸۰ پیش از میلاد از دنیا رفت». فرض کنید اکنون مشخص شده گوتمه اصلاً «بودا» - مرد روشن گشته» نبوده است. آیا صرف این واقعیت موجب می‌شود که بگوییم پس تمام آنچه مورخان در مورد بودا نقل کرده‌اند، از جمله گزاره (الف)، کاذب - یا نه صادق و نه کاذب - است، صرفاً بدین دلیل که عنوان «مرد روشن گشته» بر «گوتمه» صادق نیست؟ شهوداً پاسخ منفی است. زیرا تعبیر «بودا»

صرفاً عنوان مُشیر است و دخلی در مدعای مورخان ندارد. مدعای مورخان صرفاً این است که «گوتمه در ۴۸۰ پیش از میلاد از دنیا رفت». لذا اگر اصل تاریخ وفات بودا صحیح باشد، مدعای مورخان نیز صادق خواهد بود؛ حتی اگر گوتمه «روشن‌گشته» نباشد (Swinburne 2007, 29). نتیجه این که می‌توان علی‌رغم داشتن پیشفرض‌های کاذب در باب اوصاف یک پدیده، مدعیات صادقی را در خصوص آن پدیده ابراز کرد (Swinburne 2007, 27-9).

۱-۲. تفکیک میان معنای تحت‌اللفظی، تمثیلی و استعاری

معنای تحت‌اللفظی یک کلمه معنایی است که پیشاپیش به شیوه خاصی در زبان تثبیت شده است و لذا درک این مفهوم ابتدائی بر بافت و سیاق کلام ندارد. معیار معناشناختی و معیار نحوی دو عامل تعیین‌کننده در تثبیت مفهوم تحت‌اللفظی هستند. برای مثال، واژه «قرمز» را در نظر بگیرید. بنا بر معیار معناشناختی، مفهوم کلمه «قرمز» از طریق مجموعه نمونه‌ها و مصادیق برجسته‌ای تعیین می‌شود که گزاره (ج) «xx قرمز است» را تأیید یا رد می‌کنند. بنا بر معیار نحوی، معنای کلمه قرمز بر اساس مجموعه نسبت‌های منطقی که این کلمه با سایر کلمات دارد معین می‌شود. مثلاً این یک حقیقت منطقی ضروری است که «اگر چیزی قرمز باشد، پس آن چیز رنگین است» و این در تعیین مفهوم کلمه «قرمز» دخیل است. بر همین اساس، می‌توان گفت وقتی یک کلمه در دو موقعیت مختلف به کار می‌رود کاربرد این کلمه به نحو اشتراک معنوی است، اگر معیار معناشناختی و نحوی برای استعمال آنها عیناً یکسان باشد؛ به نحو تمثیلی است، اگر معیار معناشناختی و نحوی برای استعمال آنها تا حدّ زیادی یکسان باشد؛ و به نحو اشتراک لفظی است، اگر معیار معناشناختی و نحوی برای استعمال آنها تا حدّ زیادی نایکسان باشد (Swinburne 2007, 42). بنا بر تعریف فوق، اطلاق مفهوم «شخص» به خداوند به نحو تمثیلی است. «شخص» انسانی به معنای موجودی است که واجد نیروها، غایات و باورهای خاصی است که برای هویت وی ضروری نیستند و با فقدان آنها او هویت خود را از دست نمی‌دهد، در حالی که در مورد خدا، «شخص» به معنای موجودی واجد نیروها، غایات و باورهای خاصی است که برای وی ذاتی و ضروری‌اند؛ زیرا صفات خدا برایش ضرورت دارند (Swinburne 2007, 232).

همچنین باید معنای استعاری را از معنای تحت‌اللفظی یا ظاهری تفکیک کرد. معنای استعاری، به خلاف معنای ظاهری، مبتنی بر بافت و سیاق کلام است. معنای استعاری برای گزاره الف وقتی شکل می‌گیرد که سیاق کلام، این که چه کسی در چه

شرایطی و خطاب به چه کسی الف را بیان می‌کند، نشان می‌دهد که مراد گوینده از الف نمی‌تواند معنای تحت‌اللفظی آن باشد (Swinburne 2007, 44). برای مثال، در کتاب مکاشفه یوحنا (۱: ۸)، از قول خداوند چنین بیان می‌شود که «خداوند خدا می‌گوید 'من الف [آلفا] و یاء [اومگا] هستم'». معنای تحت‌اللفظی این سخن بداهتاً کاذب است و معنا ندارد خداوند با دو حرف از حروف الفبای یونانی اینهمان باشد! پس باید معنای استعاری این کلام اراده شده باشد. معنای استعاری‌اش این است که خداوند اولین چیز (موجود) است که سایر موجودات به او متکی هستند و از پس او می‌آیند. همچنین غایت نهایی تمام اشیاء وابسته به نسبت آنها با خداوند است و خداوند است که مشخص می‌کند نهایتاً برای آنها چه رخ خواهد داد (Swinburne 2007, 242-3). لذا اگر معنای استعاری این فقره صحیح باشد، این فقره صادق خواهد بود.

۱-۳. تفکیک میان ژانرهای مختلف سخن گفتن

یکی دیگر از عوامل بسیار مهم در تعیین صدق و کذب یک سخن، تشخیص ژانر خاصی است که آن کلام در آن واقع شده است. در برخی از ژانرها، مانند ژانر متون علمی، تک‌تک جملات ارزش صدق مجزاً و مستقلی دارند. لذا در صورتی می‌توان گفت کلّ این متن صادق است که تک‌تک جملات آن صادق باشند. لکن در برخی دیگر از ژانرها، کلّ متن واجد یک مدعای کلی و بنیادین است و ارزش صدق متن نیز متعلق به همان مدعای ذاتی است. لذا در این موارد اگر این مدعای بنیادین صادق باشد، سخن گوینده صادق خواهد بود؛ حتی اگر برخی از جزئیات مطرح در آن کاذب باشند (Swinburne 2007, 54). برخی از مهم‌ترین ژانرهایی که جزء سخن دوّم هستند، عبارت‌اند از:

الف. حکایات اخلاقی. هدف این حکایات این است که نگرش یا رفتار خاصی را مورد امر یا نهی قرار دهند. یک حکایت اخلاقی صادق است، اگر رفتاری که بدان امر می‌کند نیک باشد یا رفتاری که از آن نهی می‌کند بد باشد و در غیر این صورت کاذب است. ظاهراً مراد سوئینبرن این است که گرچه امر و نهی فی‌نفسه به صدق و کذب متصف نمی‌شوند، اما به تبع مدلول التزامی‌شان، یعنی «عمل الف خوب/بد است»، قابل اتصاف به صدق و کذب‌اند. حکایت داوود و ناتان، که در عهد عتیق (دوم سموئیل ۱۲: ۱-۵) آمده، از مصادیق بارز حکایت اخلاقی است. در این داستان ناتان می‌خواست به داوود بفهماند که تو، که علی‌رغم داشتن همسران فراوان همسر اوریا را تصاحب کردی، قُبْح عملت مانند کسی است که علی‌رغم داشتن گوسفندان فراوان تنها گوسفند یک مرد بینوا را تصاحب کرده و برای میهمانش غذا تهیه کرده است. در اینجا ناتان ادعای حقیقت تاریخی

برای داستان تصاحب گوسفند ندارد و اساساً در این مقام، واقعیت تاریخی داشتن یا نداشتن این داستان نامربوط است (Swinburne 2007, 64-5).

ب. حکایات متافیزیکی. هدف این حکایات این است که به زبان استعاری یا اسطوره‌ای، حقایق معرفت‌شناختی یا متافیزیکی مهمی را در خصوص وضعیت بشری یا ماهیت کلّ اشیاء به ما منتقل کند. مثال «غار افلاطون» از مصادیق بارز حکایات متافیزیکی است (Swinburne 2007, 66-7).

ج. حکایات تاریخی. در این ژانر، گوینده هسته یک حقیقت تاریخی را می‌گیرد و آن را با جزئیاتی که مناسب وضعیت مخاطب هستند عرضه می‌کند، مانند فیلم‌هایی که بر اساس واقعیت ساخته می‌شوند. در این موارد نیز صدق و کذب جزئیات اهمیتی ندارد و اگر فیلم یا روایت هسته اصلی داستان را به درستی روایت کند، در حکایتگری خویش از واقعه مورد نظر صادق خواهد بود (Swinburne 2007, 69).

۲. وجه حاجت بشر به وحی

۲-۱. معرفت به وجود و ماهیت خداوند

یکی از کارکردهای وحی صادق تقویت باور به وجود خداوند است. اگر پیامبری ادعا کند که پیامی را از جانب خداوند دریافت کرده و شواهدی هم بر این مدعا عرضه کند، این احتمال وجود خدا را بیشتر می‌کند و می‌تواند مؤیدی برای براهین الهیات طبیعی در خصوص اثبات وجود خدا باشد. همچنین در خصوص شناخت ماهیت خدا، از آنجا که خدا بنیاد غایی هستی است، جنبه‌هایی از حقیقت او برای ما ناشناخته است و ما به‌خودی‌خود قادر نیستیم به آنها معرفت بیابیم، لذا در این خصوص هم، به منظور تعامل بهتر با خداوند، محتاج وحی الهی در شناخت خداوند هستیم. برای مثال، آموزه تثلیث در خصوص حقیقت خداوند جزء اموری است که اگر با آموزه‌های مسیحی و وحی به دست ما نمی‌رسید، ما به‌خودی‌خود قادر به درک آن نبودیم. شناخت خداوند به مثابه موجودی که واجد سه اقنوم است شناختی بهتر از خداوند است که موجب می‌شود ما در تعامل با خداوند و پرستش او بهتر و مناسب‌تر عمل کنیم (Swinburne 2007, 80-81; 2021, 339). خداوند از طریق وحی به ما می‌آموزد که چگونه با وی تعامل کنیم، چگونه او را پرستش کنیم و اگر علیه او عصیان کردیم، چگونه آمرزش او را به دست آوریم (Swinburne 2021, 339).

۲-۲. معرفت به تجسد خداوند در قالب بشر

تجسد خداوند در قالب بشری امری ضروری است، زیرا حیات این جهانی آدمیان آکنده از رنج و گناه است و لذا باید خداوند در قالب بشر متجسد شود تا اولاً کفاره گناهان ما را بپردازد و ثانیاً با رنج بشری آشنایی حاصل کند و با ما همذات‌پنداری نماید. در این خصوص، وحی باید به ما بگوید که خداوند در چه زمانی، در کجا و چگونه متجسد شده است. این که خداوند برای بازخرید گناهان ما در قالب شخص عیسی متجسد شده و رنج فروان برده و بر صلیب رفته است، گرچه مؤید به شواهد تاریخی نیز هست، اما این شواهد کافی نیستند و ما برای علم به این حقیقت حیاتی نیازمند تصدیق خداوند و وحی الهی هستیم (Swinburne 2007, 84).

۳-۲. معرفت نسبت به برخی از حقایق اخلاقی

در بُعد معرفت‌شناختی، در برخی موارد، اخلاق وابسته به وحی است، بدین معنا که در پاره‌ای از موارد ما بدون استمداد از وحی قادر به تشخیص نیک و بد امور نیستیم. اختلاف عظیمی که در میان انسان‌ها نسبت به برخی مسائل وجود دارد نشان می‌دهد که عقل بشر نتوانسته قاطعانه حکم اخلاقی این امور را مشخص کند. در چنین مواردی ما برای تشخیص خوب و بد اخلاقی می‌توانیم به وحی متوسل شویم. مسائلی از قبیل همجنسگرایی، تلقیح مصنوعی، سقط‌جنین، کشتن از روی ترحم و... در این زمره‌اند (Swinburne 2007, 94-95). برای مثال، در خصوص سقط‌جنین و کشتن از روی ترحم، برخی معتقدند که این عمل هرگز جایز نیست، و برخی معتقدند که همواره جایز است، و برخی به قول میانه معتقدند (Swinburne 2007, 85). بر این اساس، لطف و رحمت خداوند اقتضا می‌کند که او نقصان معرفتی ما در خصوص حقایق اخلاقی را مرتفع کند و حداکثر اطلاعات ممکن در باب حقایق اخلاقی، الزامات و مستحبات اخلاقی را در اختیار ما قرار دهد (Swinburne 2021, 339).

۴-۲. ایجاد انگیزه برای اخلاقی زیستن

وحی می‌تواند تأثیر زیادی در پرورش شخصیت اخلاقی انسان و ترغیب وی به اخلاقی زیستن داشته باشد. حتی اگر در بُعد معرفتی ما خودمان نیک و بد را تشخیص دهیم، باز هم در بُعد عملی-انگیزشی، خداوند می‌تواند با وعده و وعید به بهشت و جهنم ما را به سمت اخلاقی زیستن سوق دهد و انگیزش ما در زیست اخلاقی و پرورش شخصیت اخلاقی را تقویت کند، همچنان که پدر و مادر با انواع وعده و وعید فرزند خود را به انجام

کارهای نیک و اجتناب از کارهای ناپسند ترغیب می‌کنند (Swinburne 2007, 84-85).

۳. معیارهای چهارگانه سوئینبرن برای محک زدن ادعای وحی

وحی گزاره‌ای نظیر ارسال نامه از سوی شخصی به شخص دیگر است. همچنان که در خصوص ارسال نامه می‌توان با معیارهایی از قبیل محتوای نامه، دست‌خط نگارش نامه، امضای درج‌شده ذیل نامه و... اصالت یا عدم اصالت نامه را احراز کرد، در خصوص وحی نیز چهار معیار عمده برای تشخیص وحی صادق از وحی کاذب وجود دارد که به شرح زیرند.

۳-۱. معیار محتوای اصیل

بر پایه این معیار، وحی مورد ادعا در صورتی قابل تصدیق است که محتوای آن قابل استناد به خداوند باشد، یعنی جزء آن سنخ از حقایقی باشد که از خداوند انتظار می‌رود آنها را بیان کند. لذا، اولاً وحی مورد ادعا نباید کاذب باشد، زیرا از خداوندی که عالم مطلق و خیر مطلق است وحی کاذب صادر نمی‌شود. ثانیاً مدعای بیان‌شده باید جزء امور مهمی باشد که در سعادت ما دخیل است و ما با اتکا به قوای معرفتی خویش قادر نباشیم، با درجه بسنده‌ای از یقین، به آن حقیقت معرفت حاصل کنیم. به تعبیر دیگر، مفاد وحی باید جزء گزاره‌های خردگرایز و حیاتی باشد (Swinburne 2007, 109). البته ممکن است یک مدعای وحیانی حدوداً (در مقام کشف) خردگرایز و مبتنی بر مرجعیت‌گویی باشد، اما بقاءً (در مقام داوری) خردپذیر و قابل تصدیق توسط عقل باشد. با این حال، وحی الهی نمی‌تواند تماماً از این سنخ باشد، بلکه باید متضمن عناصری باشد که حدوداً و بقاءً خردگرایز هستند (Swinburne 2007, 110-111).

۳-۲. معیار معجزه

معجزه برای وحی مانند امضاء برای نامه است که اصالت آن را تأیید می‌کند. معجزه عبارت است از «نقض یک قانون بنیادین طبیعت». قوانین بنیادین آنهایی هستند که از درون نظام قوانین طبیعی قابل نقض نیستند و لذا نقض آنها را باید به عاملی خارج از درون نظام، عاملی شخص‌وار، مانند خدا، شیطان، روح و... نسبت داد. برای مثال، رستاخیز عیسی پس از مرگ، اگر چنان که روایت شده واقع شده باشد، مصداقی از یک ابر-معجزه است (Swinburne 2007, 121).

راه‌های احراز وقوع معجزه عبارت‌اند از مشاهده و حافظه خود شخص، گواهی

دیگران، شواهد علمی مثل آزمایش کربن ۱۴ بر روی بقایای پدیده معجزه‌آمیز و شناخت زمینه‌ای ما در خصوص معجزه. با این حال، منبع اصلی ما غالباً همان گواهی دیگران است (Swinburne 2007, 110-111). اکنون پرسش این است که آیا اعتماد به «گواهی» دیگران در نقل معجزات معقول است؟ می‌دانیم که هیوم معتقد است تصدیق گواهی ناقلاًن معجزات معقول نیست. دلیل اصلی وی بر این مدعا این است که هیچ دلیل پیشینی بر صحت گواهی وجود ندارد و تنها دلیل ما بر اعتماد به گواهی دیگران تجربه و استقراء است. این یعنی ما به تجربه دریافته‌ایم که عموماً گواهی شاهدان با واقعیت امور همخوانی دارد و لذا بنا را بر اعتماد به گواهی دیگران می‌گذاریم (Hume 2007, 81). در خصوص قوانین طبیعت نیز مبنای باور ما چیزی جز تجارب مکرر نیست. ما به تجارب مکرر دریافته‌ایم که آتش می‌سوزاند و آب آتش را خاموش می‌کند (Hume 2007, 83).

حال که مبنای هر دو باور ما تجربه و احتمالات است، باید ببینیم آیا تکذیب گواهی دالّ بر وقوع معجزه معقول‌تر است، یا تکذیب تجربه دالّ بر قوانین طبیعت؟ در واقع در اینجا میان دو تجربه تعارض برقرار است و ما باید یکی را بر دیگری ترجیح دهیم. از نظر هیوم، در موارد گواهی ناظر به معجزات، چون متعلّق گواهی امری خارق‌العاده و عجیب و غریب است که با تجربه عمیق‌تر و مؤیدتر ما در تعارض است، خود همان اصل تجربه که پشتوانه باور به گواهی دیگران بود به نقض و ابطال این گواهی فتوا می‌دهد (Hume 2007, 82).

اولین مبنای فلسفی سوئینبرن در پاسخ به نقدهای هیوم، دفاع وی از اصل «آسان‌باوری»^۷ است. به طور خلاصه، این اصل می‌گوید که اگر، برای مثال، زید ادعا کرد که وقوع حادثه خاصی را مشاهده کرده است، عقلانیت اقتضا می‌کند که در شرایط عادی و با فرض نبود ناقضی علیه صداقت اخلاقی وی و صلاحیت معرفت‌شناختی وی، ما سخن او را تصدیق کنیم و اصل را بر صداقت و صلاحیت وی بگذاریم (Swinburne 2004, 322). این یک اصل معرفت‌شناختی عام است و عدم اعمال آن در ارزیابی عهد جدید، کاملاً دل‌خواهانه و گزافی خواهد بود (Swinburne 2007, 143-144).

اختلاف مبنایی دیگری که سوئینبرن با هیوم دارد مربوط به «شناخت زمینه‌ای» در خصوص گواهی‌های دالّ بر معجزات است. گفتیم که هیوم معتقد بود قوانین طبیعت، که محصول تجربه متوالی آدمیان هستند، شناخت زمینه‌ای ما در خصوص نقل معجزات هستند و این شناخت زمینه‌ای اجازه نمی‌دهد ما نقل معجزات یعنی نقل نقض قوانین طبیعت را بپذیریم. اشکال سوئینبرن در این باب این است که اولاً حتی با فرض این که تنها

شناخت زمینه‌ای ما در خصوص نقل معجزات قوانین طبیعت باشد، باز هم لازم نمی‌آید که ما همواره نقل معجزات را به خاطر ناسازگاری آنها با این شناخت زمینه‌ای رد کنیم. ممکن است کسانی چنان دقیق و واضح یک معجزه را گواهی کنند که شهادت آنها بر شاهد حاصل از اعمال قوانین طبیعت بچربد و بتواند نشان دهد که موردی از نقض قوانین طبیعت واقعاً رخ داده است (Swinburne 2007, 119; 2004, 284; 1970, 43-). (44).

علاوه بر این، خطای مهم‌تر هیوم این است که او شناخت زمینه‌ای را در قوانین طبیعت منحصر کرده است. مهم‌ترین شناخت زمینه‌ای که هیوم به آن توجه نکرده است، معقول بودن باور به وجود خداوند است. تصدیق یا تکذیب نقل معجزات ارتباط وثیقی دارد با این که آیا ما به وجود خداوند باور داریم و از او انتظار انجام معجزه داریم یا خیر؟ اگر ما به وجود خدا باور داشته باشیم، در این صورت خدایی هست که اولاً می‌تواند قوانین طبیعت را نقض کند، چراکه خود او خالق و حافظ این قوانین است؛ و ثانیاً او دلایل خوبی برای انجام معجزه دارد. در حالی که اگر خدایی در کار نباشد، دلیل بسیار اندکی برای این فرض وجود خواهد داشت که گاهی اوقات ممکن است قوانین طبیعت نقض شوند. لذا تمام دلایلی که علیه وجود خدا اقامه شده، شواهدی علیه وقوع معجزه هستند و تمام شواهدی که له وجود خداوند اقامه شده شواهدی له وقوع معجزه و تصدیق نقل معجزات هستند. ایراد دیدگاه هیوم این است که شبکه شواهد را در کلیت خودش لحاظ نمی‌کند و آنها را به صورت مجزا و جزیره‌ای ارزیابی می‌کند (Swinburne 2007, 66-68; 2004, 284; 1970, 66-68). (119-120).

۳-۳. معیار تأسیس کلیسا

وحی الهی حتماً باید نهادی مانند کلیسا را، در مقام متولی تفسیر وحی، بنیان‌گذاری کند، زیرا تفسیر معاصرانه وحی بدون چنین نهادی ناممکن است. در موارد زیادی مفاد گزاره‌های وحیانی مبهم و مورد اختلاف متألهان است. لذا وجود نهاد کلیسا برای تعیین قرائت رسمی از وحی ضرورت دارد، و تأسیس آن از شواهد دال بر الهی بودن وحی است. اجماع مستمر کلیسا می‌تواند مرجع خطاناپذیر در تفسیر وحی تلقی شود و از این طریق وحی را به فرهنگ‌ها و قرون جدید منتقل کند. خلاصه این که نهاد کلیسا برای ترجمه فرهنگی وحی ضرورت دارد (Swinburne 2007, 121-2, 103-4). از منظر ما این معیار سوئینبرن معیاری خودمحرانه و ناپذیرفتنی است. در نگاه اسلامی، وجود نهاد کلیسا نه تنها لازمه اصالت وحی نیست، بلکه موجب جمود و رکود در فهم وحی و محلّ

رابطه مستقیم مخاطبانِ وحی با وحی است.^۸

۳-۴. معیار معقول بودن تفاسیر کلیسا از وحی

چهارمین معیار برای سنجش وحی اصیل این است که تفسیر کلیسا از مفاد وحی همان حقایقی را عرضه کند که از وحی اصیل انتظار می‌رود. لذا تفاسیر کلیسا از مفاد وحی نباید جزء اموری باشد که حقانیت آنها، بنا بر سایر مبانی، بسیار بعید و نامحتمل است، چرا که وحی اصیل نمی‌تواند چنین مفادی داشته باشد (Swinburne 2007, 125-6).

۴. تعیین اعتبار معرفت‌شناختی وحی مسیحی

حال که اصول و مبانی سوئینبرن در فلسفه زبان، وجوه حاجت بشر به وحی، و معیارهای تشخیص وحی صادق از وحی کاذب مشخص شد، به تطبیق این معیارها بر وحی مسیحی می‌پردازیم و پاسخ سوئینبرن در خصوص اعتبار معرفتی وحی مسیحی را تبیین می‌کنیم.

۴-۱. تطبیق معیار «معجزه» بر وحی مسیحی

سوئینبرن مدعی است با توجه به شناخت زمینه‌ای ما از نقل معجزات، یعنی معقولیت باور به خدا و توقع معجزه از خداوند برای شناساندن وحی حقیقی، و با توجه به اصل «آسان‌باوری» در باب معرفت‌شناسی گواهی، رستاخیز عیسی پس از مرگ معجزه بزرگ اوست، و تصدیق گواهی ناقلان این واقعه کاملاً معقول است. در این باب، کتاب مقدس در مقام یک متن تاریخی، و نه لزوماً یک متن وحیانی، قابل استناد است. در اناجیل چهارگانه، و در اوّل قرن‌تینان، فهرست افرادی که مدعی‌اند عیسی پس از رستاخیز بر آنها ظاهر شده و با آنها سخن گفته آمده است.^۹ اسناد تبانی بر کذب یا خطا و توهم به این تعداد گواهی‌دهنده نامعقول است (Swinburne 2007, 162-163). اگر رستاخیز رخ داده باشد، در این صورت دلیل خوبی برای شک در سایر معجزات عیسی وجود نخواهد داشت و می‌توان به نحو معقولی اعتمادپذیری عام عهد جدید را تصدیق کرد (Swinburne 2007, 145).

۴-۲. تطبیق معیار «محتوای اصیل» بر وحی مسیحی

سوئینبرن مدعی است که بنا بر آنچه در خصوص تفکیک گزاره و مدعا و تفکیک ژانرهای مختلف سخن بیان شد، تمامی مدعیاتی که در کتاب مقدس آمده صادق هستند. برای مثال، اسطوره آفرینش، آن گونه که در ابتدای سفر پیدایش بیان شده، به لحاظ ژانر، جزء حکایات متافیزیکی است و لذا باید مظلوف فراتاریخی آن را از ظرف تاریخی اش تفکیک کنیم و تاریختی و خطاآلود بودن ظرف را منافی با حقانیت مظلوف تلقی نکنیم.

ظرف این اسطوره همان بینش علمی و کیهان‌شناسی رایج در آن عصر است که بر اساس آن زمین مسطح و ثابت است، توسط فلکی احاطه شده، و بالای آن آسمان قرار دارد. این زمین و آسمان را خداوند در شش روز خلق کرده و سپس آدمی را از خاک آفریده و در بینی او روح حیات دمیده است؛ اما تمامی این ظروف تاریخی از مدعای گوهرین و فراتاریخی کتاب مقدس قابل تفکیک هستند. آن مدعای گوهرین این است که «همه چیز را خداوند آفریده است» و لذا خداوند لایق پرستش و طاعت است. اگر گزاره ج صادق باشد، اسطوره آفرینش نیز صادق خواهد بود (Swinburne 2007, 99-100).

همچنین بخش‌های دیگری از کتاب مقدس واجد معنای استعاری هستند و در این معنای استعاری‌شان قابل تصدیق‌اند. برای نمونه، آن گونه که ضمن بحث از تفکیک معنای استعاری از معنای تحت‌اللفظی توضیح دادیم، به نظر سوئینبرن، این که «خداوند خدا می‌گوید 'من الف [آلفا] و یاء [اومگا] هستم'» (مکاشفه یوحنا ۱: ۸)، واجد معنای استعاری است.

بخش‌های دیگری از کتاب مقدس به ژانر حکایات اخلاقی تعلق دارند و باید از این منظر نگریسته شوند. حکایت داوود و ناتان، که ضمن تشریح ژانر حکایات اخلاقی بدان اشاره شد، از این جمله است.^{۱۰} خود عیسی نیز، آن گونه که در اناجیل آمده، غالباً تعالیم خویش را از طریق تمثیلات بیان می‌کرد و بسیاری از این تعالیم معنای نمادین دارند. برای مثال، داستان «سامری نیکوکار» در انجیل لوقا (۱۰: ۲۹-۳۷) جزء حکایات اخلاقی است که به ما می‌آموزد به هموعان خویش، از هر نژاد و کیشی که باشند، عشق و محبت خود را ابراز کنیم (Swinburne 2007, 141).

۴-۳. تطبیق معیار «تأسیس کلیسا» بر وحی مسیحی

از نظر سوئینبرن، خود عیسی با تعیین ۱۲ رسول برای بسط و استمرار تعالیم خویش، عملاً کلیسای مسیحی را بنا نهاده است.^{۱۱} علاوه بر این، اصل آیین عشاء ربّانی نیز توسط خود عیسی بنا نهاده شده و اعضای اولیه آن خود عیسی و ۱۲ رسول وی بودند. جوامع مسیحی اولیه جملگی با برگزاری این آیین شناخته می‌شدند (Swinburne 2007, 151-153). پس از عیسی تاکنون، هر کلیسایی که مدعی استمرار کلیسای اولیه باشد، نباید در اصول مهمی که در طول سالیان متمادی مورد اتفاق مسیحیان بوده است مخالفت و انکار داشته باشد (Swinburne 2007, 181).

۴-۴. تطبیق معیار «معقول بودن تفاسیر کلیسا از وحی» بر وحی مسیحی

سوئینبرن با تمسک به آنچه در مباحث فلسفه زبان بیان کرد، تلاش می‌کند نشان دهد که تفاسیر کلیسا از وحی مسیحی صحیح و صادق است. برای مثال، او معتقد است توصیفات کلیسا و اعتقادنامه‌های کلیسای از خداوند و عیسی مسیح کرده‌اند، در مواردی معنای تمثیلی دارند و می‌توان، با لحاظ این معنای تمثیلی، از صحت این توصیفات دفاع کرد. یک نمونه از این موارد اطلاق مفهوم «شخص» به خداوند است که ضمن بحث از تفکیک بین معنای تحت‌اللفظی و معنای تمثیلی آن را توضیح دادیم. در خصوص اطلاق مفهوم «نور» به عیسی مسیح توسط شورای نیقیه نیز سوئینبرن چنین نظری دارد و آن را به معنای تمثیلی می‌گیرد (Swinburne 2007, 235).

۵. پاره‌ای از انتقادات وارد بر دیدگاه سوئینبرن

۱-۵. سوئینبرن فاقد نگرش تاریخی-هرمنوتیکی است

این نقد را بی. اچ. مک‌لین مطرح کرده است. او از منظر سنت فلسفه قاره‌ای دیدگاه سوئینبرن را نقد کرده است. او تلاش می‌کند با رویکرد هرمنوتیکی مدعای سوئینبرن در دستیابی به حقیقت فراتاریخی را نقد کند و با رویکرد تحلیل گفتمان نشان دهد که چگونه تلقی تمامیت‌خواهانه و انحصارگرایانه سوئینبرن از حقیقت مبتنی بر نظام دانش-قدرت غربی مسیحی است و تجلی و تجسم اراده معطوف به سلطه و سرکوب است. خطای بنیادین سوئینبرن در فقدان نگرش تاریخی-هرمنوتیکی است. او خود را به سان سوژه‌ای خودآیین^{۱۲} و فراتاریخی-فرافرهنگی لحاظ می‌کند که به دنبال دستیابی به حقیقت فراتاریخی-فرافرهنگی در باب وحی است، در حالی که این تصور توهم‌آلود است و سوژه و ابژه معرفت هر دو عمیقاً ماهیت تاریخی-فرهنگی-زبانی دارند. به تعبیر فوکو، سوژه خودآیین خودش یک مفهوم تاریخی است که ریشه در عصر روشنگری دارد و با مرگ روشنگری، مرگ «متافیزیک سوژه خودآیین» نیز فرارسیده است (McLean 2013, 375).

سوئینبرن نسبت به نقش زبان و فرهنگ غربی مسیحی در شکل‌دهی به استدلال‌های خویش فاقد خودآگاهی است، در حالی که تمام مفاهیم کلیدی وی از قبیل وحی، کفار، منجی، معجزات، پیامبران، خدا به مثابه عامل شخص‌وار و... جملگی برخاسته از زبان فرهنگی و دینی خاصی هستند که او در درون آنها غوطه‌ور است (McLean 2013, 375).

در نتیجه، استدلال‌های سوئینبرن در ضرورت تحقق انکشاف الهی، معجزه، تجسد، تأسیس کلیسا و... همگی از خاستگاه تاریخی-فرهنگی وی برمی‌خیزند و ماهیت دوری دارند، بدین معنا که او از ابتدا شروط وحی الهی را چنان تعریف می‌کند که فقط بر مسیحیت کاتولیک منطبق گردد و هر گونه سنت دینی دیگر را طرد کند. برای مثال، او مدعی است چون نه محمد (ص) و نه موسی (ع) دعوی الوهیت نداشته‌اند و برای تفسیر وحی نیز متولّی تعیین نکرده‌اند، هیچ یک از آنها نمی‌توانند معیارهای وحی صادق را، مانند وحی مسیحی، برآورده کنند (McLean 2013, 377).

تمسک سوئینبرن به تفکیک منسوخ میان صورت و محتوا عامل مهمی در عجز او از درک ماهیت تاریخی کتاب مقدس و اهمیت نقّادی‌های تاریخی در باب کتاب مقدس است. زیرا سوئینبرن به زعم خویش، هسته فراتاریخی کتاب مقدس را از پوسته تاریخی آن تفکیک می‌کند و آن را وحی فراتاریخی خداوند می‌نامد، در حالی که پیشفرض بنیادین مطالعات تاریخی در خصوص کتاب مقدس این است که تمام حقایق منسوب به کتاب مقدس از زمینه فرهنگی، دینی، تاریخی، سیاسی، اقتصادی و زبانی اولیه برمی‌خیزند و ذاتاً^{۱۳} توسط آنها شکل گرفته‌اند (McLean 2013, 371).

در نتیجه، عدم درک سوئینبرن از ماهیت تاریخی حقیقت، و ادعای تملک تام حقیقت از جانب وی، خود را در نادیده گرفتن دیگری، عدم گشودگی به سمت دیگری و تلاش مداوم برای تحمیل «گفتمان هژمونیک مسیحی» بر دیگری، جلوه‌گر می‌سازد (McLean 2013, 378).

حقیقت و حیانی سوئینبرن، از جمله در بُعد تعالیم اخلاقی مسیحیت، در یک رابطه دوری و دوسویه با نظام‌های قدرت است که به نحو مستمر یکدیگر را تولید و بازتولید می‌کنند. اگر، همچنان که فوکو می‌گوید، محل نهایی اعمال هر گونه قدرتی «بدن آدمی» باشد، آنگاه می‌توان گفت که کارکرد آموزه‌های اخلاقی سوئینبرن چیزی نیست جز به نظم کشیدن، بهنجار کردن، مطیع کردن و در یک کلمه سلطه ورزیدن بر بدن‌های «دیگران»، از جمله زنان، اقلیت‌های جنسی، و همچنین مسلمانان و یهودیان. لذا اخلاق و حیانی سوئینبرن چیزی جز حک کردن خویشان در بدن‌های «دیگران» نیست^{۱۴} (McLean 2013, 382).

۵-۲. تفکیک بین صورت و محتوای وحی محافظه‌کارانه است

همچنان که دیدیم سوئینبرن با تمسک به تفکیک بین صورت و محتوا و با طرح ژانرهای مختلف سخن، قصد دارد نشان دهد که خطاهای علمی موجود در کتاب مقدس منافاتی

با حقانیت و وحیانی بودن آن ندارد. چراکه مؤلف این کتاب اساساً «در مقام بیان» این حقایق علمی نبوده است. برای مثال، همچنان که گذشت، اسطوره آفرینش از موارد شاخصی است که سوئینبرن بدین طریق در صدد توجیه آن است. لکن به نظر می‌رسد این رویکرد، در کلیت خودش، چندان قابل دفاع نیست. با این رویکرد می‌توان در خصوص هر متن اسطوره‌ای ادعای وحیانی بودن و الهی بودن نمود و با چنین روش‌هایی، خطاها و وجوه نامعقول آن را توجیه کرد.

از قضا، عملاً هم، همگان با هر مرام و عقیده‌ای از این ابزار قدرتمند بهره برده‌اند. در این میان، متفکران نوافلاطونی، در قرون اول میلادی، راه‌حلی بدیع برای دفاع از امور نامعقول موجود در اسطوره‌های یونانی داشته‌اند. برای مثال، از منظر سالوستیوس^{۱۵}، فیلسوف نوافلاطونی قرن چهار میلادی، خواندن داستان خدایان یونانی نیازمند پیش‌شرط‌هایی است. فرد باید از کودکی با باورهای درست تربیت شده باشد و نظرات سفیهان به او منتقل نشده باشد (Salutius 1793, ch. 1). باورهای درست عبارت‌اند از این که خدایان همه خوب هستند، تغییر در آنها راه ندارد، ابتدای زمانی ندارند، جسم ندارند، مکانی را اشغال نمی‌کنند و همه معلول یک علت نخستین هستند (Salutius 1793, ch. 2).

اکنون این پرسش به ذهن می‌رسد که اگر توصیف فوق در خصوص خدایان صحیح است، پس داستان‌های مربوط به تولد خدایان، جنگشان و کارهای زشت و غیراخلاقی‌شان چه معنایی دارد؟ چندین پاسخ به این سؤال داده شده است. سالوستیوس می‌گوید گریزی از داستان‌گویی نیست و اگر همه حقایق درباره خدایان در قالب فلسفه بیان شده بودند، عموم مردم با آنها ارتباط برقرار نمی‌کردند (Salutius 1793, ch. 3). جولین مرتد می‌گوید این داستان‌ها هرگز رخ نداده‌اند و واقعیت تاریخی ندارند (Julian 1913, 170). پس چرا این داستان‌های غیرواقعی، که در عین حال زشت و نامعقول هستند، روایت شده‌اند؟ پاسخ جولین آن است که این داستان‌ها زشت و نامعقول هستند تا دقیقاً به خواننده بفهمانند که واقعیت ندارند. پس خواننده باید ظاهر روایت‌ها را رها کند و به دنبال معانی عمیق‌تری برود که در پس آنها هست. مثلاً خدایان هرگز با یکدیگر نبرد نکرده‌اند. داستان خشونت غیرواقعی آنها در اصل حقایق عمیقی را در دل خود دارد که باید با تلاش فکری به آنها دست پیدا کرد (Julian 1913, 170-1).

لذا روش‌های سوئینبرن برای توجیه خطاهای متن مقدس در مورد هر متن اسطوره‌ای دیگری نیز قابل اعمال است و این با دعوی حقانیت انحصاری سوئینبرن

سازگار نیست. بنابراین، به نظر می‌رسد رویکرد معقول‌تر این است که خطاهای راه‌یافته در متن را شاهد بر غیرالوهی بودن متن بدانیم، نه این که پیشاپیش الوهی بودن متن را مفروض تلقی کنیم و مدام در صدد توجیه خطاهای متن با روش‌های مذکور باشیم.

۵-۳. استدلال «معجزه» برای دفاع از وحی مسیحی مخدوش است

اشاره شد که سوئینبرن با تمسک به «اصل آسان‌باوری» در باب گواهی، و با تمسک به شناخت زمینه‌ای ما از وجود خداوند، معتقد است که تصدیق معجزات منسوب به عیسی که در کتاب مقدس آمده، کاملاً معقول است و انتقادات هیوم وارد نیست. به نظر می‌رسد مدعای سوئینبرن از چند جهت مخدوش است و او پاسخ مقنعی به انتقادات هیوم نداده است.

الف. بر خلاف ادعای سوئینبرن، اصل آسان‌باوری در باب گواهی نمی‌تواند اعتبار مطلق داشته باشد و اعتبار آن در حوزه‌هایی مانند نقل معجزات محل تردید است. اصل آسان‌باوری، به روایت سوئینبرن، مبنایی جز شهودهای مشترک آدمیان و مشی عملی آنها ندارد. ولی رجوع به شهودهای مشترک و مشی عملی انسان‌ها نشان می‌دهد که آنها برای این اصل اعتبار مطلق قائل نیستند. آدمیان گرچه در امور روزمره مانند پرسیدن آدرس، ساعت و... بر اساس اصل آسان‌باوری عمل می‌کنند، اما در خصوص گواهی‌های بعید و نامحتمل، مانند نقل معجزات، چنین رویکردی ندارند. استنکاف غیرمؤمنان از پذیرش هر گونه نقل معجزات و استنکاف مؤمنان به هر دین از پذیرش معجزات سایر ادیان، شاهد این مدعا است.

ب. سوئینبرن در انتقاد به هیوم ادعا کرده که هیوم شناخت زمینه‌ای را منحصر به «قوانین طبیعت» کرده و «باور به وجود خداوند» را، با این که مهم‌ترین زمینه است، مغفول نهاده است. ولی هیوم از این شناخت زمینه‌ای غافل نبوده، بلکه مدعی بوده که فرضیه وجود خدا هم نمی‌تواند قبول نقل معجزات را برای ما موجه کند، زیرا ما صفات و افعال خداوند را از روی همین سیر متعارفی که در طبیعت وجود دارد می‌توانیم بشناسیم و لذا دوباره برمی‌گردیم به همان شناخت زمینه‌ای سابق که عبارت است از «قوانین طبیعت» (Hume 2007, 93). اگرچه سوئینبرن با تحلیل هیوم از طریق شناخت صفات و افعال خداوند نمی‌تواند موافقت کند، اما این بدین معنا نیست که هیوم از این شناخت زمینه‌ای غفلت کرده است. البته خود سوئینبرن نیز در جایی اشاره می‌کند که اصل باور به وجود خدای مداخله‌گر و ناقض قوانین طبیعت یک مبنای الهیاتی محل مناقشه است و متأللهانی مانند پل تیلیش این تصور از خدا را مورد نقد قرار داده‌اند (Swinburne 1970, 70-).

(71).

ج. یکی از اشکال‌های اصلی هیوم به نقل معجزات تعارض معجزات منقول در ادیان مختلف است که به نظر هیوم منجر به تساقط اعتبار آنها می‌گردد و سوئینبرن به این اشکال پاسخ مقنعی نمی‌دهد. همه ادیان مملو از نقل معجزات مختلف هستند و در هر یک از آنها معجزه مبنایی برای تثبیت نظام اعتقادات همان دین است. لذا در اینجا اختلاف به معنای تعارض است، بدین معنا که اگر بخواهیم با تمسک به دلیل «گواهی» معجزات دین الف و در نتیجه نظام باورهای این دین را بپذیریم، این در حکم انکار معجزات تمام ادیان دیگر و نظام اعتقادات آنهاست. اگر بخواهیم با استناد به گواهی معجزه‌ای را از عیسی بپذیریم، باید توجه داشته باشیم که پیروان ادیان یونانی و چینی هم معجزاتی را در دین خودشان و در خصوص پیشوایان دینی خود نقل کرده‌اند. حال ما باید با گواهی پیروان ادیان دیگر همان معامله‌ای را بکنیم که با گواهی پیروان عیسی می‌کنیم و گواهی آنها را نیز، علی‌الاصول، به میزان گواهی پیروان عیسی صادق تلقی نماییم. نتیجه این که حجیت گواهی در قلمرو نقل معجزات، به دلیل تعارض گواهی‌ها، منجر به بی‌اعتبار شدن خود گواهی می‌شود و لذا در این حوزه نمی‌توان به گواهی استناد کرد (Hume 2007, 87-88).

سوئینبرن در پاسخ هیوم بیان می‌کند که در موارد زیادی معجزات منقول ارتباطی به آموزه‌های دینی خاص یک دین و مذهب ندارند و شاهدهی له یا علیه آنها نیستند، بلکه خداوند برای پاسخ به دعای مؤمنان یا تأیید آموزه‌های مشترک بین ادیان، معجزه انجام داده است و لذا در این موارد میان معجزات تعارضی وجود ندارد. مثلاً معجزات رخ داده در بافت دین مسیحی و دین هندویی عموماً ارتباطی با جزئیات آموزه‌های این ادیان ندارند، بلکه صرفاً مؤید این آموزه مشترک‌اند که خدایی وجود دارد که به حاجات پرستندگانش توجه دارد (Swinburne 1970, 61). با این حال، سوئینبرن تصدیق می‌کند که اگر معجزات به عنوان بینه برای صدق دعوی وحی تلقی شوند، و اگر دعاوی اصلی این ادیان با هم متعارض باشد، مانند معجزه قرآن در اسلام و تجسد مسیح در مسیحیت، آنگاه حق با هیوم است و تصدیق معجزات یک دین به معنای تکذیب معجزات سایر ادیان است. در این موارد، هر دینی که موثق‌ترین معجزات را داشته باشد، از حیث معیار معجزه، بر دیگری ترجیح خواهد داشت (Swinburne 2004, 288). در واقع سوئینبرن مدعی است که صرف تعارض موجب تساقط اعتبار همه معجزات منقول نمی‌شود و همچنان می‌توان ادعا کرد که معجزات مسیحیت موثق‌اند و معجزات سایر

ادیان ناموثق‌اند.

لکن به نظر می‌رسد این سخن پاسخ مقنعی به نقد هیوم نیست. سوئینبرن دلیلی ارائه نمی‌دهد که چرا یک ناظر بی‌طرف باید معجزات منسوب به عیسی را بپذیرد و نه معجزات منسوب به بودا یا گورو نانک یا زرتشت را. معجزات ادعایی سایر ادیان نیز در کتب مقدسشان و سایر متون تاریخی‌شان نقل شده است و آنها نیز با توسل به این معجزات مدعی حقانیت و الهی بودن دین خویش هستند.^{۱۶} برای مثال، تولد بودا از باکره در کتب شرعی بوداییان ذکر شده است (هیوم ۱۳۷۹، ۱۰۸). همچنین نقل شده که تولد بودا همراه بوده با معجزاتی از قبیل شفای کرها، کورها، لال‌ها و لنگ‌ها (هیوم ۱۳۷۹، ۱۱۶). در خصوص زرتشت نیز نقل شده که وی از مادر باکره متولد شده است (هیوم ۱۳۷۹، ۳۱۷). همچنین در مورد گورو نانک، بنیان‌گذار آیین سیک، نقل شده که وی فیل مرده و انسان مرده‌ای را زنده کرد و یک جذامی را نیز شفا داد (هیوم ۱۳۷۹، ۱۵۷).

۴-۵. تأکید سوئینبرن بر مسئله «تجسد» ناموجه است

می‌دانیم که «تجسد» از مدعیات بنیادین و دیرپای الهیات مسیحی است. همچنان که در بخش‌های پیشین آمد، تجسد در وحی‌شناسی سوئینبرن نیز جایگاه ویژه‌ای دارد و او یکی از وجوه عمده حاجت ما به وحی را بیان حقایقی در باب مسئله تجسد می‌داند و حتی مدعی است که چون موسی و محمد (ص) ادعای الوهیت و قربانی شدن برای کفاره گناهان بشر نکرده‌اند، وحی مورد ادعای آنها نمی‌تواند معیارهای وحی اصیل را تأمین کند (Swinburne 2007, 129).

تحلیل تفصیلی و استقلالی دیدگاه سوئینبرن در باب مسئله تجسد در حوصله این مقاله نیست، لکن به نظر می‌رسد این سخن که مدعی وحی لزوماً باید ادعای تجسد نیز داشته باشد و در غیر این صورت نمی‌تواند حامل وحی اصیل باشد، از چند جهت ناموجه است.

اولاً، همچنان که ضمن نقد مکین بر سوئینبرن بیان شد، این معیار آشکارا معیاری دوری و برخاسته از الهیات مسیحی است و لذا نمی‌تواند معیاری جهان‌شمول برای سنجش هر گونه ادعای وحی باشد.

ثانیاً، حتی در درون خود مسیحیت نیز انتساب دعوی الوهیت به خود عیسی محل تردیدهای جدی واقع شده است. خود سوئینبرن نیز تصدیق می‌کند که بنا بر رأی اکثر محققان عهد جدید خود عیسی دعوی الوهیت نداشته و دیدگاه سوئینبرن مبنی بر دعوی الوهیت از جانب خود عیسی در مقابل این اکثریت است. این محققان در این مدعا

محققانند که عیسی در زمان حیات خویش هیچ گاه به صراحت دعوی الوهیت نکرده است و تعبیری مانند «پسر خدا»، که عیسی به خود نسبت داده، هیچ دلالتی بر دعوی الوهیت ندارند و می‌توانند صرفاً به معنای «مسیح» یا «شخص صالح» باشند (Swinburne, 2008, 102). یک نمونه از محققان عهد جدید و منکر استناد الوهیت به عیسی نویسندگان کتاب *اسطوره تجسد خدا* هستند. از نظر این محققان، فقراتی از کتاب مقدس که مشعر بر الوهیت عیسی و تجسد خداوند در عیسی هستند واجد ژانر «اسطوره‌ای» اند و نباید آنها را بر معانی تحت‌اللفظی شان حمل کرد. از نظر ایشان، آموزه تجسد به معنای واقعی و حقیقی کلمه در تعالیم خود عیسی و مسیحیان نخستین وجود نداشته و به تدریج ساخته و پرداخته شده است. تنها در اواخر قرن نخست میلادی و پس از انجیل یوحنا است که الهیات کلیسا تدریجاً دچار تحوّل می‌شود و عیسی به عنوان «خدای متجسد» معرفی می‌شود (هیگ ۱۳۸۶، ۱۰). اساساً تعبیر «پسر خداوند» یک تعبیر مجازی برای تجلیل و تعظیم است که پیش از عیسی نیز به پادشاهان یهود اطلاق می‌شده و لذا اطلاق آن بر عیسی نیز به همان معنای مجازی جاری در فرهنگ یهودی است (هیگ ۱۳۸۶، ۳۲۰-۳۲۱). با این حال سوئیبرن معتقد است که دلیل عدم صراحت عیسی در دعوی الوهیت این است که مخاطبان وی به یک‌باره قادر به درک این حقیقت دشوار، ماهیت الوهی-بشری عیسی، نبودند، لذا او به تدریج از طریق افعال خویش و همچنین سخنان تلویحی، الوهیت خویش را ابراز کرده و پس از رستاخیز نیز به تصریح دعوی الوهیت کرده است. فقرات مختلفی از عهد جدید شاهد این مدعا است. برای مثال، وقتی توما عیسی را «خدا» خطاب کرد (یوحنا ۲۰: ۲۸)، عیسی سخن وی را انکار نکرد. همچنین عیسی مدعی آمرزیدن گناهان انسان‌ها بود (مرقس ۲: ۷) و آمرزیدن شأن خداوند است. به جهت همین دعوی الوهیت بود که یهودیان وی را تکفیر می‌کردند و قصد سنگسار کردن او را داشتند (یوحنا ۱۰: ۳۳) (Swinburne 2008, 102-5). در باب شواهد مستند به انجیل یوحنا، که قوی‌ترین شواهد دالّ بر الوهیت عیسی نیز محسوب می‌شوند، باید اشاره کرد که به گفته بسیاری از محققان عهد جدید، انجیل یوحنا، که در اواخر قرن اول شکل گرفته است، به خلاف اناجیل هم‌نوا (متی، مرقس، لوقا)، در یک فضای الهیاتی مسیحی نگاشته شده و لذا سخنان منسوب به عیسی در این انجیل، که دالّ بر دعوی الوهیت از جانب وی هستند، محل تردید است (هیگ ۱۳۸۶، ۳۱۶؛ وایلز ۱۳۸۶، ۳۶). فرانسیس یانگ در نقد فقراتی از انجیل یوحنا که دالّ بر الوهیت عیسی هستند می‌نویسد «در انجیل یوحنا مطالب تفسیری آشکارا بر دهان عیسی گذاشته می‌شوند» (یانگ ۱۳۸۶، ۵۶). با توجه به

این نکات، به نظر می‌رسد در این حد می‌توان ادعا کرد که وقتی، به اعتراف خود سوئینبرن، انتساب این دُگم به خود عیسی نیز از جانب اکثریت محققان عهد جدید محل تردید و انکار است، معقول نیست که آن را به مثابه معیاری جهان‌شمول برای تصدیق و تکذیب هر گونه دعوی وحی تلقی کنیم.

ثالثاً، گرچه اعظم الهیات مسیحی، مانند ترتولیانوس و اورینگنس، تلاش‌های زیادی برای تبیین الوهیت عیسی کرده‌اند، اما این مسئله هیچ‌گاه تبیین معقولی نیافته است و آنها نتوانستند به نحو مقنعی توضیح دهند که چگونه ممکن است عیسی (ع) «حقیقتاً خدا و حقیقتاً انسان» باشد و الوهیت او منافعی با الوهیت و قدرت مطلقه پدر نباشد. لذا در نهایت آن را رازی معرفی کرده‌اند که با عقل قابل فهم نیست و باید بدان ایمان داشت.^{۱۷}

رابعاً، دعوی الوهیت و تجسد برای بنیان‌گذار یک دین، اختصاصی به مسیحیت ندارد. بنا بر بهاگاوادگیتا، کریشنا همان ذات هستی متعال است که تجسد یافته است (هیوم ۱۳۷۹، ۵۹). «در کتب مذهبی دین جایی، مهاویرا به عنوان کسی که در وجود تقدم داشته و از روی برنامه تجسد یافته معرفی شده است» (هیوم ۱۳۷۹، ۸۷). در خصوص بودا نیز ادعا شده که «او یک هستی قدیم، و یک حلول مطابق برنامه و حاصل یک حاملگی فوق طبیعی و تولدی معجزه‌آسا بوده» (هیوم ۱۳۷۹، ۱۱۷). در مورد گورو نانک نیز پیروانش ادعای الوهیت کرده و گفته‌اند او همان برهمنای متعال است (هیوم ۱۳۷۹، ۱۵۸).

بر اساس نکات فوق، به نظر می‌رسد این ادعا که اصلی‌ترین معیار برای سنجش وحی اصیل دعوی تجسد توسط مدعی وحی است و طبق این معیار فقط وحی مسیحی می‌تواند وحی اصیل محسوب شود، ادعایی ناصواب است.

۶. نتیجه‌گیری

دفاع از اعتبار معرفت‌شناختی گزاره‌های وحیانی، بدان شیوه‌ای که سوئینبرن دنبال می‌کند، قرین توفیق نیست. او در جایگاه یک متکلم مسیحی انحصارگرا قصد دارد از حقانیت انحصاری وحی مسیحی دفاع کند، در حالی که استدلال‌هایش برای این مدعا یا خودمحوارانه و دوری‌اند یا از زبان پیروان سایر ادیان نیز عیناً قابل تکرارند. این مدعا که وحی اصیل باید متضمن حقایقی در باب تجسد خداوند در قالب یک انسان برای نجات بشر باشد، یا این مدعا که وحی اصیل باید نهادی مانند کلیسا را در مقام متولی تفسیر وحی تأسیس کرده باشد، آشکارا ماهیت دوری دارند و از خاستگاه مسیحی وی

نشئت می‌گیرند، لذا نمی‌توانند به عنوان معیاری جهان‌شمول برای تعیین اصالت هر گونه دعوی وحی اعتبار مطلق داشته باشند.

همچنین دفاع وی از حقانیت و اصالت وحی مسیحی با تمسک به تفکیک گزاره از مدعا و تفکیک ژانرهای مختلف سخن ترفندی برای ابطال ناپذیر کردن کتاب مقدس است، که در کلیت خودش قابل دفاع نیست. این ترفند می‌تواند در خصوص تمام کتب مقدس دینی به کار رود و آنها را از خطر نقض شدن توسط عقل و علم نجات دهد.

تمسک جستن سوئینبرن به دلیل معجزه برای دفاع از اصالت وحی مسیحی نیز از جهات متعدد قابل نقد است، و لذا نمی‌تواند اثبات‌کننده مدعای او باشد. سوئینبرن برای دفاع از معجزات منسوب به عیسی به اصل «آسان‌باوری» تمسک می‌جوید، در حالی که اعتبار این اصل در خصوص گواهی‌های بعید و ناسازگار با تجربه خلاف شهودهای معرفت‌شناختی آدمیان و مشی عملی آنهاست. خصوصاً سوئینبرن انتقاد هیوم مبنی بر تعارض و تساقط نقل معجزات در ادیان مختلف را جدی نمی‌گیرد، در حالی که هیچ دلیل مقنعی برای تصدیق معجزات مسیحیت و تکذیب معجزات سایر ادیان وجود ندارد و این با انحصارگرایی سوئینبرن در باب حقانیت ناسازگار است.

کتاب‌نامه

- کتاب مقدس. ۲۰۱۵. ترجمه انجمن کتاب مقدس در ایران.
- اصغری، محمد جواد، و سید محمود موسوی. ۱۳۹۲. «برهان تجربه دینی از دیدگاه سوئینبرن». *مطالعات اسلامی: فلسفه و کلام* ۹۰.
- باربور، ایان. ۱۳۷۹. علم و دین. ترجمه بهاءالدین خرمشاهی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- جعفری، حسن، و محمد فتحلی‌خانی. ۱۳۹۷. «پاسخگویی ریچارد سوئینبرن به انتقادات هیوم در مسئله معجزه». *فلسفه دین* ۱۵ (۴).
- کورتی موری، جان. ۱۳۸۱. «مسئله خدا در شورای نیقیه». ترجمه هدایت علوی‌تبار. فرهنگ ۴۱ و ۴۲.
- مجتهد شبستری، محمد. ۱۳۸۴. *نقدی بر قرائت رسمی از دین*. تهران: طرح نو.
- وایلز، موریس. ۱۳۸۶. «اسطوره در الهیات». در *اسطوره تجسد خدا، ویراسته جان هیک*، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی و محمدحسن محمدی مظفر. قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- هیک، جان. ۱۳۸۶. «عیسی و ادیان جهانی». در *اسطوره تجسد خدا، ویراسته جان هیک*، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی و محمدحسن محمدی مظفر. قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

هیوم، رابرت ا. ۱۳۷۹. *ادیان زنده جهان*. ترجمه عبدالرحیم گواهی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

یانگ، فرانسیس. ۱۳۸۶. «دو منشأ یا کلافی در هم پیچیده؟» در *اسطوره تجسد خدا، ویراسته جان هیک*، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی و محمدحسن محمدی مظفر. قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

Hume, David. 2007. *An enquiry concerning human understanding*. Oxford: Oxford University Press.

Julian The Apostate. 1913. *Hymn to the mother of the gods, Volume I. Orations 1-5, Loeb*. Translated by Wilmer C. Wright. London.

Locke, John. 1999. *An essay concerning human understanding*. Pennsylvania: State University.

McLean, B. H. 2013. "Lessons learned from Swinburne: A critique of Richard Swinburne's *Revelation: From metaphor to analogy*." *Toronto Journal of Theology* 29(2): 369-388.

Moon, Beverly. 2010. *The role of revelation in the world's religions*. Jefferson, North Carolina, and London: McFarland & Company, Inc.

Salutius, Saturninius Secundus. 1793. *On the gods and the world; and the Pythagoric sentences of Demophilus*. Translated by Thomas Taylor. London.

Swinburne, Richard. 1970. *The concept of miracle*. London and Basingstoke: Macmillan.

Swinburne, Richard. 2004. *The existence of God*. Oxford: Oxford University Press.

Swinburne, Richard. 2007. *Revelation from metaphor to analogy*. Oxford: Oxford University Press.

Swinburne, Richard. 2008. *Was Jesus God?*. Oxford: Oxford University Press.

Swinburne, Richard. 2021. "God and Revelation." Pp. 338-355, in *The Oxford handbook of Divine Revelation*, edited by Balázs M. Mezei, francesca Aran Murphy, and Kenneth Oakes. Oxford: Oxford University Press.

یادداشت‌ها

1. divine word
2. propositional revelation

۳. مدل دیگر در باب ماهیت وحی مدل تاریخی است که بر اساس آن انکشاف الهی نه در اقوال کتاب مقدس، بلکه در افعال تاریخی خاصی از قبیل خروج بنی اسرائیل از مصر یا حیات، مرگ و رستاخیز عیسی (ع) است. سوئینبرن این مدل از وحی را هم نمی‌پذیرد و معتقد است که اگر انکشاف الهی در تاریخ مقرون به تفسیر خداوند از این تاریخ نباشد، ما اهمیت کیهانی این تاریخ را درک نخواهیم کرد و در نتیجه وحی تاریخی تأثیر مطلوبی بر حیات دینی ما نخواهد گذاشت (Swinburne 2007, 3).

4. proposition

5. statement

۶. از دیدگاه سوئینبرن، یکی از نمونه‌های بارز آموزه‌های وحیانیِ حدوثاً خردگریز و بقائاً خردپذیر آموزه تثلیث است (Swinburne 2007, 81).

7. credulity

۸. برای تفصیل این موضوع، نک. شبستری (۱۳۸۴)، خصوصاً صص. ۹۴-۹۹: ۳۳۴-۳۴۰.
 ۹. برای مثال، پولس روایت می‌کند که عیسی پس از مرگ و رستاخیز «خود را به پطرس و پس از آن به دوازده رسول ظاهر ساخت و یک بار هم بر بیش از پانصد نفر از پیروانش ظاهر شد ... بعد از آن یعقوب و سپس تمام رسولان او را دیدند. آخر همه، خود را به من که در برابر آنها طفلی نارس بودم ظاهر ساخت» (اول قرن‌تینان ۱۵: ۵-۸).

۱۰. کتاب یونس از دیگر کتاب‌های عهد عتیق است که سوئینبرن ژانر این کتاب را ژانر «حکایت اخلاقی دینی» می‌داند (Swinburne 2007, 250).

۱۱. سوئینبرن فقرات متعددی از عهد جدید را برای تأیید این مدعا ذکر می‌کند (Swinburne 2007, 153). یکی از آن فقرات چنین است «و به تو می‌گویم که تو پطرس هستی و من بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم ... آنچه را که تو در زمین منع کنی، در آسمان ممنوع خواهد شد و هر چه را که بر زمین جایز بدانی در آسمان جایز دانسته خواهد شد» (متی ۱۶: ۱۸-۱۹).

12. autonomous subject

13. intrinsically

۱۴. برخی از آموزه‌های اخلاق وحیانی سوئینبرن عبارت‌اند از ممنوعیت زنا، محصنه و غیرمحصنه، ممنوعیت همجنس‌گرایی، ممنوعیت طلاق جز در موارد خاص مثل کفر همسر یا بی‌عفتی زن، ریاست مرد در نهاد خانواده، ممنوعیت سقط‌جنین (Swinburne 2007, 299-308, 314-17).

15. Saturninius Secundus Salustius

۱۶. از دیدگاه سوئینبرن، مقوله وحی اختصاص به ادیان غربی دارد و در ادیان شرقی سخنان پیشوایان دینی را وحی نمی‌دانند (Swinburne 2007, 127). اما صرف این مسئله نمی‌تواند سوئینبرن را از مسئله تعارض معجزات رها کند. زیرا، همچنان که در متن بیان شد، هدف پیروان ادیان از ذکر معجزات برای پیشوایان دینی خود عموماً چیزی جز تأیید حقانیت و الهی بودن دین خودشان نیست، اگرچه تصورشان از امر الوهی و... متفاوت با تلقی غربیان باشد.

۱۷. در این باب، نک. کورتنی موری (۱۳۸۱، ۱۹۵-۲۲۷).